

به نام خدا

با سلام خدمت پدر عزیز و مهربانم آقای شهبازی جان و تمام دوستان و همراهان بیدار. برنامه‌ی شماره‌ی ۹۰۲،
«مرتد شدن کاتب وحی.»

پیش از عثمان یکی نساخ بود
کو به نسخ وحی جدی می نمود

وحی پیغمبر چو خواندی در سبق
او همان را وانبشتی بر ورق

پرتو آن وحی، بر وی تافتی
او درون خویش، حکمت یافتی

عین آن حکمت بفرمودی رسول
زین قدر گمراه شد آن بوالفضول

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۳۱ - ۳۲۳۸

شخصی در زمان حضرت رسول، مسئول نگارش وحی بود و در این کار، بسیار جدی. پس از مدتی در اثر انعکاس این نور و قرین شدن با حضرت رسول و بیانات وحی، امر بر او مشتبه شد و از همین جای ظریف، شیطان ذهن در او نفوذ کرد و تمامی بیانات وحی را نیز مانند اجسام، وسیله‌ای برای بزرگ کردن و برتر درآمدن، به غلط به خود نسبت داد و اضافه کرد.

ما انسان‌ها نیز به‌عنوان نساخ و کاتب وحی، به غلط افعال صادره به دست قضا و کن‌فکان را به خود نسبت می‌دهیم؛ از یاد می‌بریم که ما هوشیاری خالص و اصیلیم؛ که نور و انعکاس همین هوشیاری، باعث بقای ما در این جهان شده و تمام امور ما از دیدن و شنیدن گرفته تا هر عملی که انجام می‌دهیم، مدیون همین نور تابیده، هوشیاری اصیل، است.

پرتو روح است نطق و چشم و گوش
پرتو آتش بود در آب، جوش

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۷۲

در ادامه، نَساخ و کاتب وحی در اثر این گستاخی، نه تنها از مَنصب خود، یعنی نَساخی خارج شد، بلکه در مقام ستیزه و عناد با حضرت رسول برآمد؛ چون ما انسان‌ها که با اقامت طولانی خود در ذهن و ستیزه و عناد با هشیاری اصلی مان نه تنها در امور دنیایی خود درمانده و رنجور شده‌ایم، که هر لحظه با ادامه دادن به وضعیت سابق، بر این کفر و عناد افزوده‌ایم.

مصطفی فرمود کای گبر عنود
چون سیه گشتی؟ اگر نور از تو بود

گر تو یَنبوع الہی بودیی
این چنین آب سیه نگشودیی

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۳۵ و ۳۲۳۶

مصطفی، نور برگزیده، هشیاری اصیل، به نَساخ می‌گوید، اگر نور معنا و روشنایی وحی از توست، چرا این چنین سیاه و تیره‌دل شده‌ای؟

قضا و کن‌فکان نیز هر لحظه با پیش آوردن وضعیت‌های پیش روی ما، این پیام را به ما می‌دهد، که از میان برخیزیم و دست از این افسانه‌ی پردرد و رنج بکشیم و از خود بپرسیم، آیا تا به حال که بر اساس «می‌دانم» ذهن عمل کرده‌ایم، حالمان خوب بوده یا نه، دل‌مرده‌ایم و زندگی برایمان سخت و دشوار و اگر چنین است، اشکال کار کجاست و اگر اشکال کار را متوجه شدیم، در این صورت باید چه کنیم؟!

تا که ناموشش به پیش این و آن
نشکند، بربست این او را دهان

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۳۷

نَساخ پس از سخنان حضرت رسول، به اشتباه خود پی می‌برد اما برای حفظ آبرو و متزلزل نشدن من‌ذهنی دانایش، دهان می‌بندد و توبه و بازگشت نمی‌کند.

ما انسان‌ها نیز به عنوان هشیاری زنده و بیدار، خوبی را از بدی یعنی مرکز عدم را از ذهن می‌شناسیم که ما امتداد خداوند و حکمت و خرد او هستیم.

قرآن کریم، سوره‌ی شمس، (۹۱)، آیه‌ی ۸
«فَالْهَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا.»
«سپس بدی و خوبی‌اش را به او الهام کرد.»

پس ما در درون آگاه هستیم، اما ترس از آبروی ذهنی و آنچه طی سالیان، برای مردم ریسیده و طاووسیت خود را به نمایش گزارده‌ایم، همین ترس، مانع و سد و حایل اقرار و اعتراف و عذرخواهی و توبه. ترس از ریخته شدن آجرهای ذهنی و چینش پارکی، همان بند محکمی است که راهی را به غلط بارها و بارها می‌رویم و عبرت نمی‌گیریم و از فضای دردآلود ذهن هجرت نمی‌کنیم؛ در حالی که زمین خداوند فراخ و وسیع است.

قرآن کریم، سوره‌ی نسا(۴)، آیه ۹۷
«إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا.»
«آنان که فرشتگان، جانشان را در حالی که ظالم به خود بوده‌اند می‌گیرند، از آنها پرسند که در چه کار بودید؟ پاسخ دهند که ما در روی زمین مردمی ضعیف و ناتوان بودیم. (یعنی ما در ذهن بسیار ضعیفیم و قدرت عمل نداریم.) فرشتگان گویند: آیا زمین خدا پهناور نبود که در آن هجرت کنید؟! و مأوای ایشان جهنم (یعنی ذهن) است و آن بد جایگاه بازگشتی است.»

کرده حق ناموس را صد من حدید

ای بسی بسته به بند ناپدید

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰

حدید: آهن

و این بند، بند آبروی ذهن، بند بسیار سختی است که ذهن، شیرهی تفاخر و برتر آمدن را از آن می‌کشد. و همین بند، طوق و وبال گردنمان که راه بر تمام کمک‌های زندگی بسته می‌شود.

گفت: أَغْلَا لَافَهُمْ بِهٖ مُقْمَحُونَ

نیست آن آغلل بر ما از برون

خَلْفَهُمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ

پیش و پس سد را نمی‌بیند عمو

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۲ و ۳۲۴۳

و این چنین است که چشم ذهن بسته، نه از گذشته‌ی خود عبرت می‌گیرد و نه با زیستن در لحظه‌ی حال، آینده‌ی خود را تضمین می‌کند و همواره گیج و آشفته، از یک مرکز همانیده عمل می‌کند و حقیقت را می‌پوشاند و به دست خود باعث نابودی خود.

قرآن کریم، سوره‌ی بقره (۲)، آیه‌ی ۹۵

«وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.»

«در راه خدا انفاق کنید (یعنی همانیدگی‌های خود را قربانی کنید و با رضا از آنها درگذرید) و خود را به مهلکه و خطر در نیفکنید، (یعنی در نقطه؛ چین همانیدگی‌ها اقامت نکنید) و نیکویی کنید (یعنی از مرکز عدم و خالی از همانیدگی‌ها عمل کنید)، که خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.» (یعنی در این حالت هشیاری از هشیاری آگاه و خشنود است.)

رنگ صحرا دارد آن سدی که خاست

او نمی‌داند که آن سد قضاست

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۴

و این سد و مانع و حائل ایجاد شده که دست و پای انسان را در عمل کردن و داشتن بینش و خرد الهی می‌بندد، همین سد کبر و خودبینی و لجاجت و ستیزه و می‌دانم و قضاوت و مقاومت ذهن است که با هربار فضا‌بندی، خود را نشان می‌دهد؛ اما این قانون و سنت الهی‌ست که تا از این سد، سد آهنی ذهن عبور نکنی و آن را نشکنی، به فضای امن و مبارک حضور راهی نیست و مادام که در ذهن باشیم، بر ما ریب‌المنون‌ها خواهد آمد برای بیداری؛ پس اتفاقات به دست قضا و مطابق با مرکز ما رخ می‌دهد، در این صورت باید سبب‌ها را بسوزانیم و علت تمام وقایع را در خود جستجو کنیم و بدانیم که فقط با حرف زدن و ادای انسان معنوی را درآوردن، عمل تبدیل صورت نمی‌پذیرد.

ای بسا کفار را سودای دین
بند او ناموس و کبر و آن و این

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۶

و با تمام این احوالات گفته شده در باب ذهن، نباید عمل تبدیل را غیر ممکن پنداشت؛ هرچند که بیداری انسان پس از آگاهی از این حقیقت که من ذهن نیستم، چون از پایگاه ذهن برای خروج از این حالت انجام می‌شود، یأس و نومیدی به همراه خواهد داشت؛ ولی حضرت مولانا ما را به داشتن صبر و تسلیم، اقرار به ناتوانی و عجز خویش، و اظهار خضوع و بندگی دعوت می‌کند و چاره‌ی کار را تسلیم حقیقی که کوچکترین نشانه‌ای از «می‌دانم» در آن نیست می‌داند.

قفل زفت است و گشاینده خدا
دست در تسلیم زن واندر رضا

ذره ذره گر شود مفتاح‌ها
این گشایش نیست جز از کبریا

چون فراموش شود تدبیر خویش
یابی آن بخت جوان از پیر خویش

چون فراموش خودی، یادت کنند
بنده گشتی، آنکه آزادت کنند

مولوی، مثنوی، دفتر سوم از بیت ۳۰۷۳ تا ۳۰۷۶

زفت: بزرگ، ستبر

نیست کسبی از توکل خوب‌تر
چیست از تسلیم خود محبوب‌تر؟

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱۶

و در اثر تسلیمی محض، همانیدگی‌ها شناسایی می‌شود و آنچه از نظر ذهن، غیر قابل باور باشد، رخ می‌دهد؛ آنگاه صدای تک‌تک همانیدگی‌ها که هشیاری خالص را در خود پنهان کرده، زبان می‌گشاید و روزی فرا می‌رسد که زمین ذهن هرآنچه خورده را باز پس می‌دهد.

سر از آن رو می‌نهم من بر زمین
تا گواه من بود در یوم دین

یوم دین که زُلزِلت زلزَالَها
این زمین باشد گواه حال ما

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۷۶ و ۳۲۷۷

قرآن کریم، سوره‌ی زلزال، آیات ۵-۱

«إِذَا زُلزِلتِ الْأَرْضُ زِلزَالَها.»

«آنگاه که زمین به لرزش [شدید] خود لرزانیده شود.» (یعنی آنگاه که هشیاری جسمی فروپاشد.)

«وَأَخْرَجتِ الْأَرْضُ أَثقالَها.»

«وزمین بارهای سنگین خود را برون افکند.» (یعنی هشیاری از همانیدگی‌ها آزاد شود.)

«وَقَالَ الْإِنسَانُ مَا لَها.»

«و انسان گوید [زمین] را چه شده است؟» (یعنی حیرت انسان از اینکه چرا تا به حال خود را جسم می‌پنداشته!)

«يَوْمئذٍ تُحَدِّثُ أَخبارَها.»

«آن روز است که [زمین] خبرهای خود را باز گوید.»

«بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَها.»

«همان گونه [که پروردگارت بدان وحی کرده است.»

سبزه‌ها گویند: ما سبز از خودیم

شاد و خندانیم و ما عالی قدیم

فصل تابستان بگویند: کای اُمم

خویش را بینید چون من بگذرم

اما تأکید حضرت مولانا در این داستان که همواره به سالک هشدار و انذار می‌دهد و برحذر می‌دارد، اینکه پس از بیداری و آگاهی از این حقیقت و خبر بزرگ که * من ذهن نیستم، من امتداد خداوند هستم*، اینکه مبدا در اثر تابش نور قرین‌های معنوی و قدرت اعجاب‌انگیز ایات و آیات برخاسته از فضای عدم، آن را به خود نسبت داد.

که این آرامش در جانمان، نور جانهای بیدار و روشنی است که عقل، قدرت، هدایت و حس امنیت را از مرکز عدم دریافت می‌کنند و نورافشانی آن‌ها، علی‌رغم این همه فساد در زمین، باعث حفظ جهان و جهانیان شده است.

قرآن کریم، سوره‌ی نحل، (۱۶)، آیه‌ی ۱۵

«وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ.»

«و نیز کوههای بزرگ را در زمین بنهاد تا زمین، شما را به لرزه و اضطراب نیفکند (یعنی زمین ذهن، شما را به لرزه و اضطراب می‌آفکند) و نهرها جاری کرد و راهها پدیدار ساخت تا مگر هدایت شوید.»

حال مبدا با برقرار شدن آرامشی نسبی در خانواده و بهبود روابط با دیگران از پرتو این ابدال که جانشان چون کوه استوار و از لرزش‌های آفلین رسته و باعث هدایت و بیداری تمام کائنات گشته غافل بمانیم و دچار توهم شویم که دیگر تبدیل شده‌ایم و به همین قدر اکتفا کنیم، چراکه مقصود نهایی، رسیدن به حقیقت وجودی و دریافتن مقام و مرتبه و کرامتی است که خداوند انسان را بر تمام کائنات برتری داده.

قرآن کریم، سوره‌ی تین (۹۵)، آیه‌ی ۴

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ.»

«که ما انسان را در نیکوترین صورت (در مراتب وجود) بیافریدیم.» (یعنی هشیاری مراحل زیادی را از جماد به نبات، از نبات به حیوان، از حیوان به انسان و در انسان که اکنون اسیر ذهن شده، مراحل تکامل را پیموده و سالیان سال منتظر تا در انسان متجلی شود.)

و بدانیم که فقط و فقط باید جسم سرد از همانیدگی را همچنان در معرض پرتو اشعار و بیانات آقای شهبازی جان و یاران عشقی قرار دهیم تا آتش عشق درگیرد.

من آن آیینه را روزی به دست آرم سکند وار

اگر می‌گیرد این آتش، زمانی ور نمی‌گیرد

و در هیچ منزلی نمانیم که راه طولانی است و مدت زمانی باید تا اثر آنچه از قبل انجام داده‌ایم، بازایستد و آتش عشق شعله‌ور شود.

گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد بس بعید
هیچ راهی نیست کان را نیست پایان غم مخور

حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره‌ی ۲۵۵

من غلام آنکه اندر هر رباط
خویش را واصل نداند بر سِماط

بس رباطی که بیاید ترک کرد
تا به مسکن دررسد یک روز مرد

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۵۹ و ۳۲۶۰

رباط: خانه، سرا

سِماط: سفره

و بسیار منازل باید که در پرتو نور خرد پیر راه‌دان پرفطن، با تسلیم بی‌چون و چرا طی کرد، تا جزو واصلین باشیم و به حقیقت خویش نائل ان شاءالله.

نی مشو نومید، خود را شاد کن
پیش آن فریادرس فریاد کن

کای مُحب عفو، از ما عفو کن
ای طیب رنجور ناسور کُهن

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۵۲ و ۳۲۵۳

ناسور: زخم سخت

والسلام

با احترام، سرور از شیراز 